

گفت و گوهای عبرت انگیز

گفتم: خسته ام

گفت: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِ اللَّهِ

از رحمت خدا ناامید نشوید

(زمر ۵۳)

aparat.com/mar.ebra75

Made With
VivaVideo

محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

در طول تاریخ بشریت خداوند حکم با بعضی بندگانش مانند پیامبرانش گفتگو هایی داشته است که مطالعه آنها می تواند چراغ راه هدایت طلبان قرار بگیرد.

در این کتاب به گفتگو هایی مانند : گفتگوی خداوند با ادم وقتی از میوه ممنوعه خورد

گفتگوی قابیل و هابیل... گفتگوی نوح و مردم کافر... گفتگوی ابراهیم با نمرودیان

گفتگوی موسی با خداوند... گفتگوی موسی و فرعون.... گفتگوی عیسی در گهواره

اشاره شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

گفت و گوهای عبرت انگیز

اولین گفتگو:

پیمان روز الست:

خداوند حکیم تمام انسانهایی که از زمان حضرت ادم تا روز قیامت قرار بود در کره زمین زندگی کنند را بصورت ذره ای در صحرای عرفات جمع کرد و از آنها پیمان گرفت که به پیمان الست معروف شده است

در این اخذ پیمان، ابتدا خداوند خالق جهان هستی از همه ما سوال کرد آیا من خدای شما نیستم؟ در عالم ذر حضرت محمد مصطفی (ص) اولین شخصی بود که در جواب الست بربکم؟ فرمود بلی. بعدهم گفتیم آری تو خدای ما هستی! حتی ابوجهل و ابولهب. حتی فرعون و نمرود و همه کفار و اعداء الله گفتند بله تو خدای ما هستی! و اعتراف به خالقیت خداوند کردند.

ولی بعد که به دنیا آمدند و بزرگ شدند، عهد شکنی کردند و به خداوند کافر شدند!

لذا در قیامت خداوند از کفار و منافقین و معاندین می پرسد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (یس 60)

ای فرزندان ادم! آیا با شما عهد نکردم که از شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست؟

که مراد یکی همین عهدی است که در روز الست خداوند حکیم از همه انسان ها گرفت.

گفتگوی خداوند با ملائکه درباره خلقت انسان:

اعتراض ملائکه به خلقت انسان!

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره 30)

و (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره 31)

و خدا همه اسماء را به آدم یاد داد، آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در دعوی خود صادقید

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (بقره 32)

..گفتند: منزهی تو، ما نمی‌دانیم جز آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی، که تویی دانا و حکیم

-حضرت نوح (ع)

نام اصلی نوح، عبدالغفار یا عبدالملک یا عبدالاعلی است و علت اینکه او را نوح خواندند کثرت نوحه و گریه آنحضرت بوده است.

«نوح پیامبر تا وقتی که 460 سال از عمرش گذشته بود، پیوسته در کوهها زندگی می کرد وعبادت حق تعالی روزگار خود را بسر می برد و زن و فرزندى نداشت ولباس پشمین میپوشید و از سبزیهای زمین غذای خود را تأمین می کرد تا اینکه پس از گذشتن مدت مزبور جبرئیل بنزد وی آمده گفت: چرا از مردم کناره گیری کرده ای؟ گفت: برای آنکه قوم من خداوند سبحان را نمی شناسند از اینرو من از ایشان کناره گیری اختیار کرده ام. جبرئیل گفت: با آنان مبارزه کن! نوح گفت: قدرت ندارم. و اگر عقیده مرا بفهمند مرا می کُشند.

جبرئیل گفت: اگر نیروی این کار بتو داده شود با آنها مبارزه می کنی؟

نوح گفت: چه بهتر از این، و این کمال آرزوی من است. در این موقع نوح پرسید: تو کیستی؟

جبرئیل فرشتگان را صدا زد و چون فرشتگان بدورش جمع شدند، نوح ترسید ولی جبرئیل خود را به وی معرفی کرد و سلام خدای رحمان را بوی ابلاغ کرد و بشارت نبوت را بدو داد و به او دستور داد با عموره - دختر ضمیران بن اخنوخ - که نخستین کسی بود که بعدا به نوح ایمان آورد - ازدواج کند.

نوح در حالی که روز عید بود و عصایی در دست داشت که از ضمیر مردم خبر می داد، نزد مردم آمد. در آن روز سرکرده های قوم نوح هفتاد نفر بودند که نزد بتها رفته بودند. نوح صدا را به لاله الا الله بلند کرد و نبوت خویش و پیامبران قبل از خود و بعد از خود را به مردم اطلاع داد. در این موقع بتها را لرزه فرا گرفت و آتشی را که روشن کرده بودند خاموش شد و مردم دچار وحشت شدند.

بزرگان و سرکرده ها پرسیدند: این مرد کیست؟

نوح گفت: من بنده خدا هستم که خداوند سبحان مرا به عنوان پیامبر بنزد شما فرستاده است و من شما را از عذاب الهی بیم می‌دهم.

علامه مجلسی طبق روایات اهل بیت (ع)، عمر نوح را 2500 سال ذکر کرده که 850 سال قبل از پیامبری و 1150 سال بعد از پیامبری و قبل از طوفان و 500 سال بعد از طوفان زندگی نمود. قبر نوح در نجف است.⁽¹⁾

قسمتی از سخنان نوح با قومش را در پایین مرور می‌نمائیم:

«نوح به مردم گفت که من هشداردهنده بطور آشکار هستم. نباید غیر از خدای واحد را پرستید که من بر شما از عذاب دردناک قیامت می‌ترسم. عده‌ای از کافران قومش گفتند ما تو را آدمی مانند خود می‌دانیم و طرفداران تو را آدمهای ساده و پست می‌دانیم. و شما را دارای فضیلتی بر خود نمی‌دانیم بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم. نوح گفت اگر من معجزه بیاورم و شما را در حالی که ناراحت هستید مجبور (به پذیرش حق) بوسیله معجزه کنم؟ ای قوم من! من از شما مزدی نمی‌خواهم که مزد من با خداست و من مؤمنین را از خودم دور نمی‌کنم زیرا اینها خدا را ملاقات خواهند کرد ولی شما را نادان می‌پندارم. ای قوم من! اگر این مؤمنین را از خودم دور کنم چه کسی می‌تواند پاسخ خدا را در این مورد بدهد؟ چرا متذکر نمی‌شوید؟ من نه می‌گویم که خزائن خدا نزد من است و نه می‌گویم که علم غیب می‌دانم و نه می‌گویم من فرشته‌ام! و نه به آنان که در چشمان شما خوار به نظر می‌آیند نمی‌گویم که خدا هرگز به آنان نیکی نمی‌دهد که اگر این گویم جزو ستمکاران خواهم بود.

آنها گفتند که: حقیقتاً تو با ما مجادله زیاد می‌کنی. اگر راست می‌گویی آنچه را که وعده داده‌ای (عذاب الهی) بیاور. نوح گفت هرگاه خدا بخواهد می‌آورد و شما نمی‌توانید مانع آن شوید. اگر خدا بخواهد که شما را بخاطر کفرتان عقوبت کند، نصیحت من به شما فایده‌ای ندارد. او خدای شماست و بسوی او برخواهید گشت.⁽²⁾

«نوح به قومش می گفت: چرا تقوا ندارید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت کنید. من از شما مزد نمی خواهم زیرا مزد من با خداوند عالمیان است. پس تقوا داشته باشید و از من اطاعت نمائید. آنها گفتند: از تو پیروی کنیم درحالی که فرومایگان در اطراف تو هستند؟ نوح گفت: من از کارهای آنان اطلاع نداریم و

1- قصص قرآن ص 44

2- هود 26 تا 34

اگر می فهمید بدانید حساب آنها با خداست. و من مؤمنین را از خود دور نمی کنم زیرا من فقط هشدار دهنده ای آشکار هستم. گفتند: اگر از این حرفها دست برداری تو را سنگسار می کنیم!⁽¹⁾

وقتی که نوح به دستور خدا کشتی می ساخت، هرگاه عده ای از قومش از آنجا می گذشتند او را مسخره می کردند. نوح هم می گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم در آینده شما را مسخره خواهیم نمود.

تا اینکه فرمان عذاب آمد و آب از تنور عذاب جوشید. پس خداوند سبحان به نوح دستور داد تا از هر حیوان، جفتی بردارد و باتفاق مؤمنین سوار کشتی شود. وقت سوار شدن، نوح گفت، با نام خدا سوار شوید که رفتن و ایستادن از خداست. حقیقتا خدای من آمرزنده و بخشنده است.

در حالی که کشتی در میان موجهای چون کوه می رفت، نوح پسرش را دید پس او را صدا زد و گفت: با ما سوار شو و جزو کافران نباش! اما پسر جواب داد به کوهی پناه می برم تا مرا از آب ننگه دارد. نوح گفت: امروز کسی نمی تواند از عذاب خدا رها شود مگر آنکه خداوند سبحان به او رحم کند. ناگاه موج بین نوح و پسرش فاصله شد و پسر نوح غرق گردید.⁽²⁾

1- شعراء 106 تا 116

2- هود 38 تا 43

2- حضرت ابراهیم (ع)

آن حضرت در زمان نمرود که در عجم به کیکاوس معروف بود، زندگی می کرد. نمرود مردی باقوت و حشمت بود. سپاه بسیار داشت و در سرزمین بابل آن زمان و کوفه زمان ما حکومت می کرد. او یکشب در خواب دید که ستاره ای در افق پدیدار شد و نورش بر نور خورشید غلبه نمود. نمرود وحشت زده از خواب بیدار شد و جادوگران را احضار نموده و تعبیر خواب خود را از آنان جویا شد. گفتند طفلی در این سال متولد می شود که سلطنت تو بدست او نابود می شود. و هنوز آن طفل از صلب پدر به رحم مادر منتقل نشده است. نمرود دستور داد که بین زنان و مردان جدایی اندازند و کودکی که در آن سال متولد میشود، اگر پسر است، بکشند. و اگر دختر است، باقی بگذارند. تاریخ که یکی از مقربان نمرود بود شبی پنهانی نزد همسرش رفت و نطفه ابراهیم بسته شد. هنگام تولد کودک، مادر ابراهیم (ع) به داخل غاری رفت و ابراهیم (ع) در آنجا متولد شد. مادر، کودکش را در غار گذاشت و به شهر مراجعت نمود. او همه روزه به غار می رفت و به فرزندش شیر می داد و برمی گشت. رشد یک روز آن حضرت مطابق یکماه کودکان دیگر بود. پانزده سال گذشت و در این مدت ابراهیم (ع) جوانی قوی شده بود. ابراهیم (ع) از نظر یکتاپرستی به درجه ای رسید که در شهر با گروههای بت پرست وارد بحث می شد و آنها را محکوم می نمود.

بت شکن در بتخانه

نمرودیان سالی دوبار در فروردین جشن می گرفتند. در یکی از جشنها موقع خروج از شهر، آذر به ابراهیم (ع) پیشنهاد نمود که او هم به جشن برود تا شاید جشن آنها را تماشا کرده و زبان از بدگویی بتها بردارد. ولی روز بعد موقع رفتن، ابراهیم (ع) گفت من مریض هستم! لذا همه با زینت تمام از شهر بیرون رفتند بجز ابراهیم (ع) که تبری برداشت و به بتخانه رفت و همه بتها را شکست. سپس تبر را بر دوش بت بزرگ انداخت. «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ

إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»⁽¹⁾ «همه بتها را خورد کرد مگر بُت بزرگ را. وقتی نمرود و نمرودیان باز گشتند و به بتخانه آمدند تا خود را تبرک کنند، همه بتها را شکسته دیدند غیر از بُت بزرگ. به روایتی شیطان به آنها اطلاع داد که ابراهیم (ع) خدایان شما را شکسته است. صدای ناله و فریاد مردم بلند شد. نزد نمرود رفتند که ای نمرود! خدایان ما را شکسته اند. نمرود دستور داد تا به هر که شک دارید نزد من بیاورید. همه گفتند کار ابراهیم (ع) است. حضرت را احضار کردند و به او گفتند: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمَ»⁽²⁾ «62» «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»⁽³⁾ «63» «آیا تو این عمل را نسبت به خدایان ما بجا آوردی؟ گفت بت بزرگ این کار را کرده است از او پرسید اگر حرف می زند!

نمرودیان گفتند ای ابراهیم (ع) این بتها سخن نمی گویند. سپس همگی خجل و شرمنده و سر به زیر انداختند. بعد ابراهیم (ع) فرمود چیزی را عبادت می کنید که نه نفعی می رساند و نه ضرر و نه حرف می زند. چون نمرودیان از جواب عاجز شدند، همگی گفتند اگر کمک کار خدایان خود هستید، ابراهیم (ع) را بسوزانید. وقتی حضرت را در آتش انداختند، از آن از طرف خداوند سبحان ندا آمد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»⁽³⁾ «69»

ابراهیم از پیامبرانی است که خداوند سبحان او را بیش از دیگران (بجز حضرت محمد ص) با عظمت یاد نموده است و او را با القابی چون: حنیف، مسلم، حلیم، اوّاه، منیب، صدیق یاد کرده و با اوصافی چون: شاکر و سپاسگزار نعمتهای خداوند، قانت و مطیع خالق توانا، دارای قلب سلیم، عامل و

فرمانبردار کامل خدا، بنده مؤمن و نیکوکار، شایسته و صالح درگاه خداوی را ستوده است. و به منصبهایی چون: امامت و پیشوائی مردم، برگزیده در دوجهان و خلیل اللهی مفتخر داشته است.

از جمله الطاف الهی بر ابراهیم آنست که:

او را از پیامبران اولوا العزم قرار داد.

پیامبری را در ذریه او قرار داد.

1. انبیاء

2. انبیاء

3- انبیاء

علم و حکمت و شریعت بوی داده است.

اورا امت واحدہ خواند.

و خانه کعبه بدست او تجدید بنا شد.

مقام امامت به او تفویض شد⁽¹⁾

مدت عمر ابراهیم دویست سال بوده و در شهر خلیل الرحمن فلسطین اشغالی مدفون است.

به قسمتی از گفتگوی ابراهیم با نمرودیان توجه نمائید:

«ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تورا از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند را عبادت می‌کنی؟ ای پدر! من به دانشی مطلع شده‌ام که تو به آن دست نیافته‌ای. پس از من پیروی کن تا تورا به راه راست هدایت کنم. ای پدر! شیطان را نپرست که شیطان معصیت خداوند سبحان را نمود. ای پدر! من می‌ترسم تو دچار عذاب الهی شوی و جزو یاران شیطان گردی! پدرش جواب داد: آیا از خدایان من رویگردان شده‌ای؟ اگر دست از این حرفها برنداری تورا سنگسار می‌کنم! و تورا از خود می‌رانم! ابراهیم گفت با تو خدا حافظی نموده و از خداوند سبحان برایت طلب آمرزش می‌نمایم که خداوند سبحان به من مهربان است. و از شما و معبودانتان دوری می‌کنم و خدای واحد را می‌خوانم تا شاید با این دعا از درگاه خداوند سبحان دور نشوم»⁽²⁾

«ابراهیم به پدرش و قوم پدرش گفت: این تندیسها چیست که به آنها روی آورده و آنها را عبادت می‌کنید؟ گفتند: پدران ما اینها را عبادت می‌کردند. ابراهیم گفت: شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بودید. گفتند: آیا برای ما حق آورده‌ای یا از بازیگرانی؟ ابراهیم گفت خدای شما پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را آفریده و من بر این مطلب شهادت می‌دهم. بخدا قسم: وقتی نبودید برای بتهای شما چاره‌ای خواهم اندیشید! پس به بتخانه رفته و بتهای آنان را بجز بت بزرگ را تا شاید سراغ او بروند شکست.»⁽³⁾

«ابراهیم به آنها گفت: آیا غیر از خدا، چیزی را می‌پرستید که نه به شما سودی دارد و نه

ضرر؟ آف بر شما و بتهایتان چرا تعقل نمی‌کنید؟ آنها گفتند که: او را بسوزانید

1- قصص قرآن ج 1 ص 102

2- مریم 42 تا 48

3- انبیاء 52 تا 58

و خدایانتان را یاری کنید اگر کمک کننده به خدایانتان هستید!»⁽¹⁾

«ابراهیم به پدرش و قومش گفت: چه می پرستید؟ گفتند: بتانی را می پرستیم و پیوسته سر بر آستانشان داریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی آنها را صدا می زنید صدای شما را می شنوند؟ آیا سود و زیانی برای شما دارند؟ آنها گفتند: بلکه پدرانمان را این چنین یافته ایم. ابراهیم گفت آیا نمی دانید که بتهای شما و پدرانتان دشمن منند. ولی پروردگار عالمیان کسی است که مرا آفرید و هدایت کرد. او کسی است که غذا و آشامیدنی به من می دهد. و چون مریض شوم مرا شفا می دهد و امیدوارم که روز قیامت خطاهای مرا ببخشد.»⁽²⁾

1- انبیاء 66 تا 68

2- شعراء 70 تا 82

3- حضرت موسی (ع)

فرزندان یعقوب که در ابتدا هفتاد نفر بودند روز بروز بیشتر شده و تا زمانی که یوسف زنده بود در عزت می زیستند. ولی بعد از رحلت یوسف، مقدمات خواری آنان که به بنی اسرائیل مشهور بودند بدست فراعنه شروع گردید. پادشاهان مصر از ترس قوی شدن بنی اسرائیل به آزار و قتل و پراکنده کردن آنان پرداختند مخصوصاً فرعون زمان حضرت موسی که به رامسس دوم مشهور بود دستور داده بود تا پسرانشان را بکشند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند و آنان را به شغل های پست می گماشتند.

تا اینکه موسی فرزند عمران و یوکابد در مصر متولد شد و با اسباب الهی به قصر فرعون برده شد و در آنجا بزرگ گردید. سپس به پیامبری رسید. او با کمک برادرش هارون، به مبارزه فرعون طغیان کار رفت و عاقبت پیروز گردید. موسی در سن 126 سالگی و هارون در 133 سالگی از دنیا رفتند و قبر موسی در کوه «نبا» و هارون در کوه «هور» در طور سینا مدفون هستند.

پیروزی موسی (ع) بر فرعونیان

چون ظلم فرعون به نهایت رسید، خداوند سبحان خواست او را نابود کند. شبی فرعون در خواب دید که آتشی از اطراف بیت المقدس شعله کشید و خانه او و بقیه افرادش را سوزاند و فقط بنی اسرائیل سالم ماندند. فرعون هراسان از خواب بلند شد و تعبیر کنندگانه خواب را احضار نمود. واز آنها تعبیر خواب خود را خواست. آنها گفتند پسری از

بنی اسرائیل متولد می شود که نابودی تو به دست اوست. او سلطنت تو را از بین می برد. فرعون امر کرد که فرزندان تمام زنان حامله را اگر پسر زائیدند بکشند. چند سال این دستور را عملی نمودند.

از طرفی یک نوع بیماری در بنی اسرائیل افتاد که اکثر بزرگان آن از بین رفتند. و نزدیک شد که از مردان کسی باقی نماند. عده ای از فرعونیان نزد فرعون آمدند و گفتند این بیماری که در بنی اسرائیل واقع شده که بزرگان شان را می کشد واز طرفی بدستور تو نوزادان پسر کشته می شوند، دیگر کسی باقی نمی ماند که به ما خدمت کند. فرعون دستور داد تا یکسال پسران را بکشند و یکسال نکشند. هارون برادر موسی (ع) در سالی متولد شد که کودکان را نمی کشتند. و موسی (ع) هم در سالی متولد شد که می کشتند. هارون یکسال و سه ماه از موسی (ع) بزرگتر بود.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»⁽¹⁾ «7» به مادر حضرت موسی (ع) وحی کردیم که او را شیر بده و هرگاه بر او ترسیدی، او را در دریا بیانداز. و نترس که ما او را بتو بر می گردانیم. و او را پیامبر می نمایم.

مادر حضرت موسی(ع) نزد حبیب نجار که از مؤمنین بود رفت و صندوقی درست کرد. او کودکش را در صندوق نهاده و به رود نیل انداخت.

وقتی مادر حضرت موسی(ع)، موسی را به نیل انداخت، آب، صندوق را به در قصر فرعون برد. فرعون با زن خود کنار آب نشسته بود که صندوق را روی آب دیدند. مأمورین صندوق را برای فرعون بردند. دید که یک کودک خوش منظر است و بروایتی در چشمان حضرت موسی(ع) یک حالتی بود که هر که او را می دید به او علاقه مند می شد. فرعون و زنش چون او را دیدند در دلشان به او علاقه مند شدند. مادر حضرت موسی(ع) خواهرش کلثوم را برای اطلاع از وضع کودکش فرستاد. وقتی برگشت خبر سلامتی او را آورد. بدستور فرعون او را موسی نام نهادند. موسی یعنی آب و سی بمعنای چوب است چون او را از آب و چوب یافتند. سپس بدنبال دایه ای گشتند که او را شیر بدهد. هر زنی آوردند، حضرت موسی(ع) سینه او را نمی گرفت. تا اینکه کلثوم به آنها گفت من زنی را سراغ دارم. گفتند برو و او را بیاور. او رفت و مادر حضرت موسی(ع) را آورد. در این موقع حضرت موسی(ع) گریه می کرد ولی وقتی مادرش سینه به دهانش گذاشت، فوری سینه او را بگرفت. فرعون گفت تو کیستی که این کودک سینه تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو و شیرین شیر و پاک هستم. لذا هیچ طفلی نیست که به سینه من میل نکند. فرعون دستور داد مزدی برای او قرار دادند و هر هفته یکروز او را نزد فرعون بیاورد. مادر حضرت موسی(ع) خوشحال شد

1. قصص

و کودکش را به خانه برد.

موسی(ع) به گوش فرعون سیلی زد!

روزی حضرت موسی (ع) نزد فرعون بود و باریش او بازی می کرد. ناگاه سیلی به گوش فرعون زد. فرعون ناراحت شد و گفت او را می کشم. معلوم است این کودک همان است که سلطنت من بدست او فانی می شود. زنش گفت که آن کودک از بنی اسرائیل است و این کودک از روی نادانی این کار را کرد. او را امتحان کن. فرعون دستور داد یک ظرف آتش و یک ظرف طلا آوردند و جلوی حضرت حضرت موسی (ع) نهادند. که اگر دست به طلا بزند معلوم می شود شعور دارد و اگر دست به آتش بزند معلوم است نادان است. آنگاه حضرت موسی (ع) را رها کردند. حضرت موسی (ع) خواست بطرف طلا برود که جبرئیل به حضرت موسی (ع) زد و او دستش را بطرف آتش دراز کرد و از ذغال به دهانش گذاشت. دست و زبانش سوخت و شروع به گریه کرد. زن فرعون گفت دیدی که سیلی بر صورت تو از روی نادانی بوده است. فرعون او را عفو کرد و تا بزرگ شدنش از او مراقبت نمود.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾⁽¹⁾

وقتی حضرت موسی ع بزرگ شد خداوند به او علم و حکمت داد زیرا موسی ع بنده خوب خداوند بود.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَأْمُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾ اسْئَلْكَ يَدَكُ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ يَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾⁽²⁾

حضرت موسی در یکی از شبها برای آوردن آتش به طرف کوه طور که آتشی از دور در آن شعله ور بود حرکت کرد. وقتی به محل مقدسی آنجا رسید خداوند با او سخن گفت و فرمود من پروردگار عالمیانم. ای موسی! عصایت را بیانداز! وقتی موسی عصایش را انداخت تبدیل به اژدها شد. موسی ابتدا ترسید ولی خداوند سبحان به او خطاب کرد

1. قصص

2. قصص

نترس زیرا در پیشگاه من ، پیامبران نمی ترسند. معجزه دومی که خداوند سبحان به موسی داد نوری بود که از دست او نورافشانی می کرد. سپس خداوند او را مامور کرد تا نزد فرعون برود و او را نصیحت کند و بنی اسرائیل را نجات دهد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ⁽¹⁾ «36»

وقتی موسی ع با این دو معجزه نزد فرعونیان رفت آنها قبول نکردند و او را ساحر خواندند. لذا خداوند آنها را به عذابهای هفتگانه مبتلا کرد.

هفت بلا بر فرعونیان

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ⁽²⁾ «133»»

خداوند سبحان طوفان را بر آنها فرستاد بنحوی که آب رودخانه را به منازل آنان برد فرعونیان نزد حضرت موسی (ع) آمدند و گفتند دعا کن تا این بلا برداشته شود تا بتو ایمان بیاوریم. دعا کرد و بلا برداشته شد و تا مدت دو سال نعمت آنها فراوان شد ولی دوباره گمراه شده و به دور فرعون رفتند. حضرت موسی (ع) باز نفرین کرد و خداوند سبحان ملخ را بر آنها مسلط نمود. به نحوی که زندگی بر آنها حرام شد. تمام زراعتهای آنان توسط ملخها خورده شد. فرعونیان نزد حضرت موسی (ع) آمدند و گفتند دعا کن این بلا برداشته شود تا بتو ایمان بیاوریم. دعا کرد و بلا تا دو سال برداشته شد. اما باز فرعونیان گفتند ما اصلاً بتو ایمان نمی آوریم! حضرت موسی (ع) باز نفرین کرد

و خداوند سبحان شپش را بر آنها مسلط کرد. تمام ذخایر و حبوبات آنها را شپش زد. که دیگر قابل استفاده نبود. در میان غذایشان. لباسشان. بدنشان. بسیار ناراحت شدند. بعد از شپش نوبت به عذاب بوسیله قورباغه و خون رسید ولی اینها همچنان بر کفرشان باقی ماندند.

«فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (136) ⁽³⁾

ماهم از فرعونیان انتقام گرفتیم و آنها را به خاطر تکذیب آیات الهی غرق نمودیم .

1. قصص

2. اعراف

3. اعراف

4 - حضرت عیسی (ع)

حضرت عیسی ع از پیامبرانی است که نامش در قرآن کریم بسیار برده شده و در بیشتر آیاتی که ذکر او شده نامش با فضیلت و عظمت توأم گشته و بعنوان «عبدالله» و کلمه خدا و روح خدا و تأیید شده به روح القدس و سایر افتخارات مفتخر گشته است.

مادرش مریم دختر عمران یکی از زنان برتر عالم است که سوره‌ای در قرآن کریم بنام او وجود دارد و خداوند سبحان از او مدح نموده است.

حضرت عیسی ع در بیت اللحم متولد شد و در سی سالگی نبوت خود را ظاهر کرد با اینکه او برای تأیید تورات مبعوث شده بود ولی یهود با او مخالفت می کردند تا اینکه توطئه دستگیری او را

طرح نمودند ولی خداوند سبحان عیسی ع را به آسمان بالا برد و در عوض یکنفر دیگری که شبیه عیسی ع بود دستگیر کرده و به صلیب آویختند.

حضرت عیسی در زمان ظهور امام عصر به زمین فرود آمده و از یاران امام عصر خواهد شد.

به سخنان او با حواریون توجه فرمائید:

«وقتی مریم با عیسی در بغل نزد مردم آمد. مردم گفتند ای خواهر هارون! نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره! پس مریم به کودکش اشاره کرد! مردم گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟ ناگاه عیسی گفت: من بنده خدا هستم. خداوند سبحان به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر کجا باشم با برکت کرده و سفارش به نماز و زکات تا زنده هستم کرده است. و سفارش به نیکی به مادرم کرده و مرا ستمکار بدبخت قرار نداده است. و سلام بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می میرم و روزی که محشور می شوم.»⁽¹⁾

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً¹⁵⁷ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً¹⁵⁸⁽²⁾

یهود می گویند ما مسیح را کشتیم در حالی که او را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند ولی امر بر آنها مشتبّه شده است. وبخاطر شک در این مسئله اختلاف دارند ولی از گمان پیروی می نمایند و یقیناً او را نکشتند! بلکه خداوند سبحان او را بالا برد و خداوند مقتدر و حکیم است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ⁽¹⁾ «110»

خدا به عیسی فرمود نعمت من بر خودت و مادرت را بیاد بیاور که در گهواره با تایید روح القدس سخن گفתי و بتو کتاب و حکمت و توره و انجیل آموختم. و تو از گل مجسمه پرنده ساختی و در آن دمیدی پس با اذن من پرواز کرد و بیماران را به اذن من شفادادی و مرده هارا به اذن من زنده کردی و شریهود را از تو دور کردم وقتی با بینات سراغ آنها رفتی و لی کفار یهود گفتند این سحر و جادوست!

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ¹¹² «112» قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ¹¹³ «113» قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ¹¹⁴ «114» قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ¹¹⁵ «115» وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ¹¹⁶ «116» مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ¹¹⁷ «117» إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ¹¹⁸ «118»⁽²⁾

حواریون به عیسی گفتند آیا خدایت می تواند برایمان از آسمان غذا نازل کند؟ عیسی فرمود از خداوند سبحان بترسید اگر مؤمنید! گفتند می خواهیم بخوریم و مطمئن شویم که

1. مائده

2. مائده

راست می گوئی و براین معجزه شاهد باشیم. عیسی فرمود خدایا! از آسمان بر ما غذا بفرست تا عید باشد برای اول و آخر ما و نشانه تو باشد. و بهار روزی بده که تو بهترین روزی دهنده ای.

خداوند سبحان فرمود من بر شما مائده می فرستم اما اگر بعد از این کسی کفر بورزد او را عذابی می کنم که تاکنون کسی را این چنین عذاب نکرده باشم.

خداوند سبحان به عیسی فرمود آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را به خدائی بگیرند اله را؟ عیسی گفت تو منزهی من هرگز مطلبی که حق نیست را نگفته ام. اگر گفته بودم تو می دانستی تو از دلم خبرداری ولی من از ذات تو خبر ندارم که تو بر هر غیبی آگاهی.

من آنچه تو گفتی به آنها گفته ام که فقط خدای واحد را که خدای من و شماست پرستید. و من بر اتم شاهدم تا زمان مردنم. وقتی مردم تو مراقب آنانی و تو بر هر چیزی شاهی. اگر آنها را عذاب کنی آنها بندگان تواند. و اگر آنها را ببخشی تو مقتدر و حکیمی.

«عیسی از مردم پرسید چه کسی مرا در راه خدا یاری می کند؟ حواریون گفتند که ما یاوران

خدائیم و به خدا ایمان داریم»⁽¹⁾

پرسش های موسی از خدا و پاسخ خدا:

نه تنها موسی بن عمران بلکه بسیاری از پیامبران بویژه پیامبر بزرگ اسلام پرسش هایی درباره معارف . و حقایق از حضرت حق داشتند که خدای مهربان پاسخ آنان را عنایت کرده است

بخش مهمی از این پرسش ها در رابطه با حسنات اخلاقی بوده که در این زمینه به یک قطعه از این . پرسش ها که موسی بن عمران از حضرت حق داشته و پاسخ های بسیار مهمی شنیده اشاره می رود

امام عسکری (علیه السلام) می فرماید : هنگامی که موسی بن عمران با خدا سخن می گفت عرضه داشت : خدایا ! پاداش کسی که شهادت دهد من فرستاده و پیامبر توام و تو با من سخن می گویی . چیست ؟ خدا فرمود : فرشتگانم به سوی او می آیند و وی را به بهشتم بشارت می دهند

موسی گفت : پاداش کسی که در پیشگاهت می ایستد و همواره نماز به جا می آورد چیست ؟ فرمود : به خاطر رکوع و سجود و قیام و قعودش به فرشتگانم مباحات می کنم ، و کسی که به فرشتگانم به او . مباحات کنم او را عذاب نخواهم کرد

موسی گفت : پاداش کسی که به خاطر خشنودیت مسکینی را طعام دهد چیست ؟ فرمود : فرمان می دهم ندا دهنده ای بر فراز همه خلایق ندا دهد فلان پسرِ فلان از آزاد شده های خدا از آتش دوزخ . است

موسی گفت: پاداش کسی که صله رحم کند چیست؟ فرمود: مرگش را به تأخیر می اندازم و سكرات موت را بر او آسان می كنم، و خزانه داران بهشت او را ندا می كنند به سوی ما بیا و از هر . دری كه خواستی وارد بهشت شو

موسی گفت: پاداش کسی كه آزارش را از مردم نگاه دارد و نیکی و خیرش را به مردم برساند . چیست؟ فرمود: روز قیامت، آتش به او ندا می كند كه تو را بر من راهی نیست

گفت: پاداش کسی كه با زبان و دلش تو را یاد كند چیست؟ فرمود: موسی! او را در قیامت در سایه . عرشم قرار می دهم و در حمایت خود می گیرم

گفت: پاداش کسی كه پنهان و آشكار آیات حكیمانه ات را تلاوت كند چیست؟ فرمود: ای موسی .! چون برق بر صراط خواهد گذشت

گفت: پاداش کسی كه بر آزار و سرزنش مردم چون وابسته به تو است صبر كند چیست؟ فرمود: او . را در برابر ترس های روز قیامت یاری می دهم

گفت: پاداش کسی كه چشم هایش از خشیت تو اشك بریزد چیست؟ فرمود: چهره اش را از . حرارت آتش دوزخ حفظ می كنم و او را از روز فزع اكبر ایمنی می دهم

گفت : پاداش کسی که به خاطر حیای از تو خیانت را ترک کند چیست ؟ فرمود : روز قیامت برای او . ایمنی است

گفت : پاداش کسی که به اهل طاعت محبت ورزد چیست ؟ فرمود : او را بر آتش دوزخ حرام می . کنم

گفت : پاداش کسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند چیست ؟ فرمود : روز قیامت به او نظر رحمت . نمی اندازم و از لغزشش گذشت نمی کنم

گفت : پاداش کسی که کافری را به سوی اسلام دعوت کند چیست ؟ فرمود : به او درباره هر کسی . که بخواهد اجازه شفاعت می دهم

گفت : پاداش کسی که نمازهایش را به وقت بخواند چیست ؟ فرمود : درخواست هایش را به او عطا . می کنم و بهشت را بر او مباح می نمایم

گفت : پاداش کسی که وضویش را برای خشیت تو کامل و تمام انجام دهد چیست ؟ فرمود : او را . روز قیامت برمی انگیزم در حالی که میان دو چشمش نوری است که می درخشد

گفت : پاداش کسی که روزه رمضان را به خاطر رضا و خشنودی تو بگیرد چیست ؟ فرمود : او را در
 . (قیامت در جایگاهی قرار می دهم که در آن ترسی نیست . ۱ . . 52)

گفتگوی خدا با پیامبرش در شب معراج

در هفدهم ماه رمضان، در صدر اسلام، دو جریان مهم واقع شد که هر دو در تقویت و پیشرفت دین اسلام مؤثر بود: یکی غزوه بدر که در سال دوم هجرت واقع شد، و دیگری معراج پیامبر(ص) که در مکه قبل از هجرت بوده است. [1] در اینجا تنها به ترجمه فرازهایی از گفتگوهای خدا با پیامبر اکرم در شب معراج که جنبه اخلاقی دارد، اشاره می کنیم.

صاحب «ارشاد القلوب» بابی را با عنوان «فیما سئل رسول الله ربه لیلۃ المعراج» منعقد نموده و در آن حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) روایت کرده است که می فرماید: پیامبر(ص) از پروردگارش سؤال کرد: یا رَبِّ اَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ پروردگارا! کدام عمل افضل است؟ خدای متعال در جوابش فرمود: هیچ چیزی نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده ام، نیست. ای محمد! کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست ندارند، محبت بر آنان حتمی است، و کسانی که به خاطر من مهربانند، و به خاطر من پیوند دوستی دارند، آنها را دوست دارم، و نیز محبت برای کسانی که بر من توکل می کنند، واجب و لازم است، و برای محبت من حد و حدود یا و مرز و نهایتی نیست... یا احمد! اگر می خواهی از پرهیزگارترین مردم باشی، نسبت به دنیا زاهد، و نسبت به آخرت راغب و متمایل باش... . ای احمد! همچون کودکان مباش که سبز و زرد (زرق و برق) را دوست دارند، و هنگامی که غذای (شیرین و دلپذیری به آنان می دهند، مغرور می شوند (و همه چیز را فراموش می کنند).

پیامبر(ص) در اینجا عرضه داشت: پروردگارا! مرا به عملی راهنمایی کن که موجب قرب به درگاه تو باشد. خداوند فرمود: شب خود را روز، و روز خود را شب قرار ده! عرض کرد: چگونه؟ فرمود: چنان

کن که خواب تو نماز باشد، و طعام تو گرسنگی (شکم خود را کاملاً سیر نکن)!!.. ای احمد! آیا می دانی چه زمانی بنده به من مقرب می شود؟ عرض کرد: نه. فرمود: هنگامی که گرسنه یا در حال سجده باشد. ای احمد! من از رفتار سه بنده تعجب می کنم: بنده ای که در نماز می داند به سوی چه کسی دست بلند می کند و در برابر چه کسی ایستاده است؛ ولی در عین حال با بی حوصلگی و سستی نماز می خواند! و بنده ای که قوت یک روز را دارد؛ ولی به فکر غذای فردا است! و بنده ای که نمی داند من از او راضی هستم یا نه، و در عین حال می خندد! [2]

(ادامه گفتگوهای خدا با پیامبر(ص))

شب نوزدهم اولین شب از شبهایی است که احیا در آنها مستحب می باشد. با فرازهای دیگری از گفتگوهای خدا با پیامبر(ص) در شب معراج آشنا می شویم

ای احمد! محبت من، محبت فقیران و محرومان است. به آنها نزدیک شو، و در مجلس آنها قرار گیر، و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز و از مجالس آنها دوری کن؛ زیرا فقرا دوستان من هستند!.. یا احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبعوض شمار و آخرت و اهل آن را دوست بدار. عرض کرد: پروردگارا! اهل دنیا کیانند و اهل آخرت چه کسانی؟ فرمود: اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می خورند، زیاد می خندند و زیاد می خوابند و خشم می گیرند و کم تر خشنود می شوند، در برابر بدیهای خود از کسی عذرخواهی نمی کنند، و اگر کسی از آنان عذر خواست، نمی پذیرند. در اطاعت تنبل و در معصیت شجاعند. آرزوهای دور و دراز دارند، و در حالی که اجلشان نزدیک شده، به حساب اعمال خود نمی رسند، و نفعشان برای مردم اندک است. پر حرفند. خوف و ترس (احساس مسئولیت) آنان اندک است. شادی آنها بر غذاها (ی رنگارنگ) زیاد است. اهل دنیا نه در نعمت شکر خدا به جا می آورند و نه در مصیبت صبورند. خدمات فراوان دیگران در نظر آنها کم است. خود را

درباره کاری که انجام نداده اند، ستایش می کنند و چیزی را که حق آنها نیست، طلب می نمایند! پیوسته از آرزوهای خود سخن می گویند. عیوب مردم را خاطرنشان می سازند و نیکیهای آنان را پنهان می کنند.

عرض کرد: پروردگارا! همه این عیوب در دنیا پرستان است؟! فرمود: ای احمد! عیب اهل دنیا بیش از اینهاست! آنها جاهل و نادانی و حماقت دارند؛ برای کسی که از او علم آموخته اند، تواضع نمی کنند،! و خود را عاقل می پندارند؛ اما در نظر آگاهان، احمق هستند

ای احمد! و اما اوصاف اهل خیر و آخرت (بهشتیان)؛ مردمی کم رو و با حیا هستند، نادانی آنها کم است، منافعشان برای مردم بسیار و ضررشان اندک است، مردم از آنها در راحت و خود از دست خویش در تعب و زحمت اند، سخنانشان سنجیده است، پیوسته حسابگر اعمال خویشند و از همین جهت خود را به زحمت می افکنند، چشمانشان به خواب می رود؛ اما دلهایشان بیدار است. چشمهایشان گریان و قلبشان به یاد خداست. هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند، آنها از ذاکران نوشته می شوند. در آغاز نعمت، حمد خدا می گویند و در پایان شکر او را به جا می آورند، دعا و درخواستشان پیش خدا مسموع است، و فرشتگان از وجود آنها مسرورند. . . خدا دوست دارد سخنانشان را بشنود، همانند دوست داشتن پدر فرزند خود را، هرگز حتی به مقدار چشم بر هم زدنی از خدا غافل نمی شوند، پر خوری، پر حرفی و لباسهای زیاد و گرانبه را دوست ندارند، مردم [غافل] در نظر آنان مردگان و خدا در نظرشان «حی» و «کریم» است. [3]

ادامه گفتگوی خدا با پیامبر در معراج

ضمن یادآوری جریان خوارج نهروان و مجروح شدن امیرمؤمنان (ع) به دست شقی ترین مردم، با فرازهای دیگری از مواعظ خدا به مردم که در شب معراج خطاب به پیامبر خاتم (ص) بیان فرموده است، آشنا می شویم

ای احمد! می دانی برای پرهیزگاران چه پاداشی نزد من است؟ عرض کرد: نه، ای پروردگار من. فرمود: مردم وقتی محشور شده، پای حساب حاضر می شوند (به زحمت می افتند)؛ ولی آنان در امن و راحتی به سر می برند و کم ترین پاداشی که به آنان عطا می کنم این است که کلید تمام بهشتها را در اختیار آنها قرار می دهم تا از هر دری که بخواهند وارد شوند، و جمال خود را از آنان پنهان نمی .!کنم، و از کلام خود انواع لذتها را به ایشان می رسانم و آنان را در جایگاه صدق و راستی می نشانم

..

ای احمد! صورتهای پرهیزگاران از زحمت (قیام) شب و روزه روز زرد است، و زبانهایشان جز از ذکر خدا لال... ای احمد! ورع و تقوا درهای عبادت را به روی بنده باز می کند که به برکت آن نزد مردم محترم می گردد و به قرب الهی می رسد... ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است. اگر غذا و نوشیدنی تو حلال باشد، تو در حفظ و حمایت منی. عرض کرد: پروردگار! سرآغاز عبادت چیست؟ فرمود: سرآغاز عبادت؛ سکوت و روزه داری است. عرض کرد: پروردگار! نتیجه روزه چیست؟ فرمود: روزه موجب حکمت و حکمت باعث معرفت و معرفت مقدمه یقین است و هنگامی که بنده به یقین رسید، دیگر باکی ندارد از اینکه زندگی اش به سختی بگذرد یا راحتی! هنگامی که چنین بنده ای به حالت مرگ می رسد، فرشتگانی در بالین او حاضر می شوند که در دست هر یک از آنان جامی از آب کوثر و جامی از شراب طهور وجود دارد که جانش را سیراب می کنند تا سختیها و تلخیهای سکرات مرگ از او زایل گردد، و فرشتگان به او بشارت بزرگ می دهند و می گویند: خودت پاک شدی و جایگاهت نیز پاک شد، و به پیشگاه خدای عزیز، کریم، حبیب، و

قریب می روی! در آن لحظه روح او از پیش فرشتگان پرواز می کند و در کم تر از طرفه العینی به . . . مقامی می رسد که بین او و خدای متعال حجابی نباشد

ای احمد! می دانی زندگی گوارا و زندگی پایدار کدام است؟ عرض کرد: خدایا! نه. فرمود: اما زندگی گوارا آن است که صاحبش از ذکر و یاد من خسته نمی شود، نعمت مرا فراموش نمی کند، در حق من نادانی نمی کند و شب و روز طالب رضای من است. و اما زندگی پایدار آن است که صاحبش چنان رفتار می کند که دنیا در نظرش خوار و کوچک می شود و آخرت نزد او بزرگ. خواسته مرا بر خواسته خود مقدم می دارد، طالب رضای من و رعایت کننده حق عظمت من است، در شبانه روز و نزد هر گناه و معصیتی علم و آگاهی و نظارت من بر خویش را به یاد می آورد (و [مرتکب معصیت نمی شود]. [4])

(ادامه گفتگوی خدا با پیامبر(ص))

ضمن یادآوری وضعیت جسمی و روحی مولای متقیان، امیرمؤمنان (ع) در بیستم ماه رمضان،
فرازهایی از آخرین بخش گفتگوی خدا با پیامبر(ص) را نقل می کنیم

ای احمد! زمانی که شکم بنده ام گرسنه باشد و زبانش را (از سخن حرام) حفظ کند، حکمت را به او تعلیم می دهم. اگر کافر باشد، همان حکمت برای او اتمام حجت و وبال خواهد بود، و اگر مؤمن باشد، حکمت برای او نور، برهان، شفا و رحمت می گردد، در نتیجه چیزی را که نمی دانست، می داند و چیزی را که نمی دید، می بیند و اولین چیزی که می بیند، عیوب خودش است تا با پرداختن به عیوب خویش، از عیوب دیگران بازماند، و دقایق علم را به او می آموزم تا شیطان نتواند بر او وارد شود (و فریبش دهد).

ای احمد! هیچ عبادتی نزد من از سکوت و روزه محبوب تر نیست، پس هر کس روزه بگیرد؛ ولی زبانش را حفظ نکند، مانند کسی است که برای نماز قیام کند؛ ولی در نمازش چیزی نخواند؛ پاداش قیام را به او می دهیم؛ ولی پاداش عبادت کنندگان را به او نخواهم داد

ای احمد! می دانی بنده چه وقت عبادت کننده من می شود؟ عرض کرد: نه، ای پروردگارم. فرمود: هنگامی که هفت خصلت در او جمع گردد: ورع و پرهیزگاری که او را از حرامها باز دارد، سکوتی که او را از چیزهایی که به او مربوط نیست باز دارد، خوف و خشیتی که هر روز بر گریه اش بیفزاید، شرم و حیایی که در خلوت از من حیا کند، خوراکش به مقدار ضرورت باشد، دنیا را به خاطر اینکه مبعوض من است، مبعوض بدارد، و نیکان را به خاطر اینکه محبوب من هستند، دوست بدارد

ای احمد! چنین نیست که هر کسی ادعا کند خدا را دوست دارم، واقعاً دوست من باشد؛ بلکه باید به (بیست و شش) صفت زیر متّصف باشد: خوراکش به اندازه نیاز، لباسش کم ترین، سجده اش آنقدر طولانی که گاه در سجده خوابش ببرد، به قیام نمازش طول دهد، با سکوت ملازم گردد، بر من توکل نماید، (از گناهانش) بسیار گریه کند و کم تر بخندد، با هوای نفسش مخالفت نماید، مسجد را خانه قرار دهد (برای بیرون رفتن از مسجد عجله نکند، نه اینکه خواب و خوراکش در مسجد باشد)، علم را مونس خود، زهد را همنشین خود، علما را دوستان و فقرا را رفیقان خود قرار دهد، خشنودی مرا بطلبد، از معصیت کاران فرار کند، به ذکر و یاد من مشغول باشد، بسیار تسبیح گوید، در عهد خود صادق باشد، به وعده خود وفا کند، قلبش پاک و در نماز خاضع و خاشع باشد، در انجام واجبات کوشا و با استقامت، به پاداش من علاقمند و از عذاب من ترسان باشد، و به دوستان من نزدیک شده، با آنان همنشین گردد

ای احمد! اگر بنده ای نماز تمام اهل آسمان و زمین را به جا آورد، و روزه تمام اهل آسمان و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد، و لباس (فاخر) نپوشد (در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند)؛ ولی در قلبش ذره ای دنیادوستی، ریاکاری، ریاست طلبی یا عشق به زینت‌های دنیا باشد، در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود و محبتم را از قلب او بر می کنم «وَعَلَيْكَ سَلَامِي وَ مَحَبَّتِي؛ [سلام و محبتم بر تو باد!]^[5]

این سخنان عرشی که روح انسان را با خود به اوج آسمان می برد، تنها قسمتی از گفتگوی خدا با پیامبر اکرم بود.

پی نوشت

غزوة بدر، در ماهنامه مبلغان، شماره 203، صص 16-29 و معراج پیامبر(ص) در مبلغان شماره [1] 191، صص 8-19 با همین قلم مورد بررسی قرار گرفته است

ارشاد القلوب الی الصواب، حسن بن محمد دیلمی، شریف رضی، قم، چاپ اول، 1412ق، باب [2] 54، ج 1، صص 199 - 200؛ بحار الانوار، ج 74، صص 21 - 22

ارشاد القلوب، ج 1، صص 201 - 202؛ بحار الانوار، ج 74، صص 23 - 24 [3]

ارشاد القلوب، ج 1، صص 202 - 204؛ بحار الانوار، ج 74، صص 25 - 28 [4]

ارشاد القلوب، ج 1، ص 205؛ بحار الانوار، ج 74، صص 29 – 3 [5]